کرده باشد و در اباحت اگر مأمور به را بجا آرد خلاف امر نشود و مثال اول
خذ هذا او ذاک و مثال دوم جالس الحسن او ابن سیرین و ام للاستفهام
متصلة الخ مراد از کلامیکه ام دران واقع است اگر ثبوت حکم باحد الامرین
معلوم باشد و سوال از تعیین یکی ازان دو بود آنرا ام متصله گویند و ضرورت است
که ازان دو جز بعد همزه استفهام بود و دیگر بعد ام و نیز بعد ام جز لفظ
مفرد نمی باشد آید و همیشه برای استفهام بود نحو ازید عندک ام عمرو
چنانچه در متن است و نحو اقام زید ام قعد و اگر ام معنی بل یا همزه باشد
یعنی برای اعراض از اول و شک در دویم بود آنرا ام منقطعه گویند و
و این ام بعد استفهام هم نیز می اید و بعد خبر هم اگر بعد استفهام باشد
لفظ جمله بعد ام واجب است نحو ازید عندک ام عمرو ای بل عندک عمرو
و نحو ازید قائم و اگر بعد خبر واقع شود جمله واجب نیست نحو انها لابل ام شاة
بمعنی بل ای هی شاة الکلام مداره علی ثلثة معان الخ یعنی مدار کلام بر سه
معنی است فاعلیت و مفعولیت و اضافت و وضع اعراب برای دلالت

163

دلالت هر یکی ازین معانی سه گانه است پس هر اعرابی که برین معانی
دلالت میکند اصلی است وسوای آن غیر اصلی است پس رفع فاعل اصلی است
ورفع غیر آن غیر اصلی است ونصب مفاعیل خمسه اصلی است ونصب
غیر آن غیر اصلی است وجر برای مضاف الیه خواه بحرف جر باشد خواه
باضافت معنویه جر اصلی است وسوای آن جر غیر اصلی است الا ان
یاء المتکلم فی المنصوب الخ لولا عماد نون وقایه را گویند وقایه بمعنی
نگاه داشتن واین نون نگاه میدارد آخر ناصب را که فعل است
یا حروف مشبه بالافعال از کسره لهذا این النون وقایه گویند عماد
ستون را گویند که استقرار وسقف بدوست واینجا استقرار آخر
فعل یا حروف مشبه بالافعال در قیام آن بر حرکت وسکون خود
بسبب این نون است بنابرین اعماد گویند قد وقط بسکون آخر
هر دو اسم است بمعنی حسب ولدة لا تزام خالقة تزام صیغه مجهول مونث
غایب است مشتق از زوم بمعنی قصد وجمله فعلیه صفت بلدة واقع است

وخایفة صیغه نسبت است از خوف منصوب است بر حالیت الضمیر الی

ترام والمعنی ورب بلدة ذات خوف لا تطلب یا خایفه را مصدر

گویند ومفعول له برای ترام گردانند والمعنی ورب بلدة لا تطلب

خوفا وقاتم الاعماق الخ قاتم بمعنی گرد آلود سیاه است اعماق جمع عمق

اینجا بمعنی اندرون وکناره است خاوی بمعنی خالی ومخترق بفتح

علی بمعنی راه مشتق از اختراق بمعنی دریدن المشتبه اسم فاعل

است بمعنی مشابه اعلام جمع علم بفتحتین بمعنی نشان لماع

مبالغه لامع است درخشنده وخفق بفتحتین بمعنی سیراب والمعنی

ورب مفازة اغبرت واسودت وسطها لکثرة الاشجار وخلت

طرقها عن المسافرین واشتبهت علاماتها ولمع سرابها در اخر

هر دو مصراع که قاف مخترق وخفق است تنوین ترنم لاحق گردیده است

بنابر آن را حرکت داده شد کسره یا فتحه فمثلک حبلی الخ کاف

خطاب سونث است طرق لشب رفتن ومرضع ای ذات

اي ذات ارضاع یعنی زن شیرده الهاء یعنی مشغول کردن وباز داشتن
از ارضاع تمائم جمع تمیمه یعنی تعویذی که در اعضاء اطفال بندند جهت
محافظت محول اسم فاعل است نه تعلیل است بر خلاف قیاس یعنی
کسیکه بر آن حولی یعنی سالی گذشته باشد والمعنی فرب امرأة مثلک
یا عنیزة قد اتیتها في اللیالي ورب امرأة مرضعة ذات طفل فمنعتها
وکففتها عن حی ذي تعاویذ اتی علیه حول بل بلدة ذي لخ صعد
بضمتین جمع صعود بالفتح زمین بلند والصباب جمع صبب بفتحتین زمین
نشیب والمعنی بل رب بلدة ذی المواضع المرتفعة والمنخفضة و
هذه السماعیة لا تضمر الا مع شئ آخر یعنی عوامل سماعی مقدر نمي شوند
مگر در وقت وجود لفظی که دلالت کنند بر تقدیر آن چنانچه در اضمار
ان مفتوحه حروف سته ضرور اند ودر اضمار حرف شرط تقدیم اشیاء سته
ضرورست ودر اضمار رب واو یا فا یا بل ضرورست واما الله لافعلن
کذا فشاذ یعنی تقدیر واو قسم درین کلام نه وجود لفظ دال بر

بر حذف شاذ هست و لام افعلن قرینه نمی تواند شد که احتمال ا

آیت دارد قوله تعالی بل ملة ابراهیم در سیپاره اول و قریب من

هذه الاضمار علی شریطة التفسیر جائیکه لفظی مقدر شود و بعد از آن

مثل آن لفظی دیگر بطریق تفسیر بیارند از قسم اضمار عامل ست بدا

کلام لیکن اینجا دال مؤخر ست و سابق دال از جنس ما سبق من الکلام بود

کاتب الحروف اضعف العباد اثم محمد رفیع الاعظم صانه عما شانه برور جها